



موانع اخلاقی تعقل از منظر قرآن و روایات

هاجر محسن زاده (کارشناس ارشد علوم و قرآن حدیث دانشگاه قرآن و حدیث)

hmohsenzadeh@yahoo.com

محمد رنجبر حسینی (استادیار دانشگاه قرآن و حدیث)

ranjbar.m@qhu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۲/۱۷

چکیده

عقل در وجود انسان ودیعه‌ای الهی برای هدایت بشر است. انسان به واسطه خردورزی و تعقل در مسیر درست زندگی قرار می‌گیرد و به سعادت دست می‌یابد. از همین باب است که متون دینی توصیه به تعقل نموده‌اند. گاهی عقل به سبب وجود آفاتی دچار انحراف می‌شود. این آفات و موانع موجب ضعف در قدرت شناخت، و تشخیص عقل و در نتیجه موجب تغییر در بینش و نگرش فرد می‌شوند. انسان به‌منظور دستیابی به اندیشه‌ای پاک و نورانی باید درصدد شناخت و رفع این موانع باشد. یکی از موانع تعقل، موانع اخلاقی است. در متون دینی به مانعیت صفات رذیله اخلاقی در تعقل آدمی اشاره شده است؛ لذا این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی موانع اخلاقی تعقل از منظر آیات و روایات پرداخته است که حاصل آن چنین شد: هوای نفس، حب دنیا، عجب و خودپسندی، کبر و غرور، حرص و طمع از مهم‌ترین موانع اخلاقی تعقل از منظر قرآن و روایات شمرده شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: موانع تعقل، موانع اخلاقی، عقل، قلب، هوای نفس، حب دنیا، کبر و غرور.

مقدمه

عقل در زندگی بشر همچون چراغی برای رسیدن به سعادت است. از منظر قرآن و روایات و نگاه دانشمندان عقل دارای معانی مختلفی است، اما آنچه در این پژوهش مورد نظر است از سه مؤلفه فهم و دانستن، نیروی تشخیص دهنده و نیروی انتخاب کننده بین خوبی‌ها و بدی‌ها تشکیل شده است. بنا بر این منظور از تعقل، تعقل به معنای عام آن است که هم عقل دینی و هم عقل ابزاری و معاش را در بر می‌گیرد و مانعیت انسدادی و شناختی دارد. در این بین قلب نیز به‌عنوان جایگاه فهم و ادراک از منظر قرآن و روایات نقشی بسزا در تاثیرگذاری بر تعقل و اندیشه‌ورزی دارد؛ به‌گونه‌ای که با زنگار و حجاب قلب، تعقل و اندیشه‌ورزی نیز دچار خدشه و انحراف می‌شود. بنابراین گاه بر سر راه تعقل موانعی پدید می‌آید که عقل را از مسیر اصلی و الهی خود منحرف می‌کند. موانعی که شناخت آن‌ها یکی از وظایف خطیر انسان است، تا انسان بتواند در مسیر الهی گام بردارد و با انتخاب و عملکردی صحیح از طریق اندیشه‌ای پاک، حقیقت راه عبودیت و بندگی را در دنیا ببیند. به همین دلیل قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام با عناوین مختلف همچون مرگ عقل، نقص عقل، قلت عقل و... به این نکته هشدار داده‌اند. یکی از موانع تعقل، موانع اخلاقی است که به جنبه‌های اخلاقی - رفتاری فرد مرتبط هستند. این موانع با تاثیرگذاری بر اخلاق و رفتار فرد، اندیشه و تعقل او را به بیراهه می‌کشاند. پژوهش حاضر با بررسی مواردی چند از موانع اخلاقی تعقل درصدد معرفی و شناسایی این موانع است و با بررسی دیدگاه قرآنی روایی و با روش کتابخانه‌ای به بررسی این مسئله پرداخته است. هرچند پژوهش‌هایی در زمینه موانع خردورزی صورت گرفته است، اما به صورت اختصاصی در مورد موانع اخلاقی تعقل کاری صورت نگرفته است.

۱. شرح مفاهیم

۱-۱. عقل

عقل متضاد جهل است از باب *فَعَلَ يَفْعَلُ* و دارنده آن را عاقل گویند (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۲۷۸). واژه عقل در اصل به معنای نگه‌داشتن، بازداشتن، و حبس کردن است و همه مشتقات آن به معنای اصلی‌اش باز می‌گردد^۱. در مجموع، عقل تشخیص صلاح و فساد در جریان زندگی مادی و معنوی و سپس ضبط و حبس نفس بر آن است (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۹۶/۸).



عقل را در قرآن و روایات معصومین علیهم السلام به چیزی تفسیر کرده‌اند که انسان به وسیله آن حق را بفهمد و عمل کند پس در فرهنگ دینی مجموعه درک و عمل به آن را عقل می‌گویند. آنکه درست درک نمی‌کند عاقل نیست و آنکه درک می‌کند و عالم است و به علمش عمل نمی‌کند او هم عاقل نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۲۷۹).

۱-۲. منظور از تعقل و موانع تعقل

واژه تعقل نیز اسم مصدر باب تفاعل و از ماده عقل گرفته شده است و در معنای مطاوعه یعنی اندیشیدن و دریافتن است (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۱/۲۹؛ بستانی، ۱۳۷۵: ۱/۲۴۰) گرچه عقل و تعقل چه در لغت و چه در قرآن و روایات و نگاه اندیشمندان دارای معانی مختلفی است اما آنچه مورد نظر این پژوهش است دارای سه ویژگی است:

۱- فهم و دانستن

۲- نیروی تشخیص دهنده بین خوبی‌ها و بدی

۳- نیروی انتخاب‌کننده بین خوبی‌ها و بدی‌ها

بنابراین به طور کلی می‌توان منظور از تعقل را در این پژوهش این‌گونه بیان کرد:

منظور از تعقل، تعقل به معنای عام آن است که هم عقل دینی و هم عقل ابزاری و معاش را در بر می‌گیرد و مانعیت انسدادی و شناختی دارد و هر عامل و مانعی که موجب جلوگیری از این ویژگی‌ها شود مانع تعقل نامیده می‌شود و شناسایی و دسته‌بندی آن دسته از موانع که به بعد اخلاقی انسان برمی‌گردد هدف این پژوهش است.

۱-۳. قلب

واژه قلب در اصل به معنای وارونه نمودن چیزی از سوئی و رویی به سوئی و رویی دیگر است (راغب، ۱۴۱۲ق: قلب). به قلب انسان نیز از این جهت قلب گفته می‌شود، که تقلّب و دگرگونی آن بسیار است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: قلب). قلب در اصطلاح قرآنی، مرکزی است که شامل سه بعد ادراک، عاطفه و عمل است. سه مقوله معرفت و ادراک، عواطف و اعمال از نظر ایجاد مترتب بر یکدیگرند؛ به نحوی که معرفت و ادراک باعث ایجاد مقولات عاطفی مثل خوف و رجا و حبّ است و مقولات عاطفی یادشده موجب ایجاد مقولات عملی همچون فرار از گناه و استغفار است. ترتب این مقولات بر یکدیگر از بعضی از روایات استفاده می‌شود.

در بین این سه بعد، شأن اساسی قلب، ادراک و معرفت است که دو شأن عاطفی و عملی نیز از آن سرچشمه می‌گیرند (لطفی، ۱۳۸۷: صص ۲۱۱ - ۲۴۱). در گوشه‌هایی از حدیث توحید مفضّل، قلب به‌عنوان عضوی بیان شده است که به‌وسیلهٔ عقلی که در آن است، تفکر می‌کند؛ مدبّر جسم انسان و مسلّط بر اعضای حسی اوست (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۱۶۳/۳ و ۱۶۹) بنا بر این قلب به‌عنوان مجرای اندیشه و تعقل است و اگر دچار زنگار، قساوت، و یا مرگ شود درواقع راه تعقل دچار اشکال شده است و فرد قدرت تشخیص و تعقل و اندیشه-ورزی درست را از دست خواهد داد.

۴-۱. اخلاق

اخلاق، جمع خُلق است به معنای سرشت، خوی، طبیعت و امثال آن؛ که به معنای صورت درونی و باطنی و ناپیدای آدمی به کار می‌رود که با بصیرت درک می‌شود؛ در مقابل خُلق که به صورت ظاهری انسان گفته می‌شود، که با چشم قابل رؤیت است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: خلق؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق: خلق).

۲. موانع اخلاقی تعقل

خلقیات، روحیات و رفتار انسان تأثیر بسزایی در تاریکی یا روشنایی عقل و تعقل انسان دارد. ردایلی اخلاقی یکی از مهم‌ترین آسیب‌های خرد هستند، در روایات بر دوری از این موانع بسیار تکیه شده است و وجود هریک از این عوامل را مانعی برای روشنایی خرد و از بین برندهٔ عقل می‌دانند. اگر رفتارهای انسان ناپسند باشند او را از بهره‌مندی از خرد باز می‌دارند؛ در ادامه به آسیب‌هایی که این موانع به تعقل و خردورزی وارد می‌کنند، اشاره خواهیم کرد:

۲-۱. هوای نفس

نفس به معنای ذات یک چیز است (مصطفوی، ۱۳۶۸ش: نفس). در قرآن نیز به همان معنای عمومی و لغوی خود یعنی «شخص» یا «من» به کار رفته است؛ با این تفاوت که به تناسب موارد مختلف، ویژگی‌هایی به آن افزوده می‌شود، که واژهٔ نفس با در نظر گرفتن آن ویژگی، بار ارزشی مثبت یا منفی می‌یابد. این امر به این دلیل است که خداوند دو نوع گرایش به خوب و بد را در وجود آن قرار داده است.^۲

هوا نیز در اصل به معنای سقوط از بلندی است و یکی از مصادیق آن تمایل نفس به شهوات است زیرا سبب می‌شود انسان سقوط کند و در دنیا گرفتار انواع مصائب و در آخرت گرفتار آتش دوزخ شود (رک. فراهیدی، ۱۴۰۹ق: هوی؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: هوی؛ طریحی، ۱۳۷۵: هوی؛ مصطفوی، ۱۳۶۸ش: هوی). پس هوای نفس یعنی میل به خواسته‌های نفس از جهت گرایش به بدی‌ها. واژه هوا در قرآن و روایات بسیار آمده است،^۳ و برجسته‌ترین آفت عقل هوای نفس معرفی شده است^۴ (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۲۷۸، ۱۰). دشمنی سرسخت در مقابل عقل که هیچ چیز به اندازه آن با عقل دشمنی ندارد^۵ (همان، ۲۳، ۶۸۴، ۳۲۱، ۲۷). حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: «يَسِيرُ الْهَوَى يُفْسِدُ الْعَقْلَ»؛ اندکی هوای نفس، خرد را تباه سازد (همان، ۸۰۲، ۱۰).

عقل نیرویی حسابگر است، که می‌سنجد کار مورد نظر چه تأثیری بر آینده و سرنوشت و آخرت ما دارد، اما گزینه قدرت محاسبه ندارد و بدون در نظر گرفتن عواقب کار، انسان را چشم بسته به سویی می‌کشاند و جذب می‌کند. قرآن کریم درباره افراطی بودن کارهای افراد هواپیشه می‌فرماید:

﴿وَلَا تُطْعَمَنَّ أَغْفَلْنَا قَلْبُهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾^۶

و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همان‌ها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است (کهف: ۲۸).

عقل لشکر خداوند است و هوا لشکر شیطان، از این رو نفس میان جذب به این و آن سرگردان است به هر کدام میل کند آن لشکر پیروز می‌شود و بر نفس مسلط می‌گردد^۷ (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۲۱۲۱، ۱۱۹) و امان از لحظه‌ای که نفس اسیر هوا شود و افسار آن به دست هوا بیفتد آنگاه دیگر از عقل چیزی باقی نمی‌ماند، زیرا خردمندی با هوای نفس جمع نمی‌شود^۸ (همان، ۱۰۷، ۷۷۰؛ ۱۱۹، ۲۱۲۱). کار خرد مخالفت با هوای نفس و شهوات است، آن‌ها دل و جان را بیمار و رنجور و چشم را کور و گوش را کر و عقل را معلول می‌کنند^۹ (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ش: ۳۷۲، ۶۳۰۷) تا انسان را به راهی که خود می‌خواهند، ببرند. در روایت آمده است: «دَهَابُ الْعَقْلِ بَيْنَ الْهَوَى وَالشَّهْوَةِ»؛ پیروی از هوای نفس و شهوت، عامل زوال عقل و خرد است (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۸۲۰، ۱۲۴؛ لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۲۵۶)

دل بیمار و چشم و گوش بسته قدرت تشخیص ندارند، در واقع هوای نفس و شهوات نگرش انسان به موضوعات و مسائل را دگرگون می‌کند و قدرت تشخیص را از او می‌گیرد. خداوند در قرآن دلیل عمده مخالفت و تکذیب پیامبران را تبعیت آن‌ها از هوای نفس معرفی می‌کند^۹ (بقره: ۸۷). این افراد چون تنها در پی رسیدن به خواسته‌های نفسانی خود هستند به حدی می‌رسند که زشت را زیبا می‌بینند، و برای رسیدن به خواستشان حاضر به انجام هر کاری می‌شوند، حتی قتل و جنایت. به همین دلیل حضرت امیر علیه السلام درباره تبعیت از هوا هشدار می‌دهد و آن را مانعی برای دستیابی به حق می‌شمارد^{۱۰} (شریف الرضی، ۱۴۱۴ق: خطبه ۲۸). همچنین خردی که در بند شهوت است از بهره جستن از حکمت نیز محروم است^{۱۱} (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۳۶، ۳۵۰؛ لیشی واسطی، ۱۳۷۶: ۴۴۷۰، ۲۳۳).

دنباله‌روی از هوای نفس به منزله رفتن به لبه پرتگاه است که بار سنگین هلاکت و فساد را بر دوش می‌کشد (شریف الرضی، ۱۴۱۴ق: خطبه ۱۰۵). هنگامی که انسان به دنبال هوا برود و معبودش هوای نفسش شود، مهر بر قلب و گوشش می‌خورد و بر چشمش پرده می‌افتد^{۱۲} (جاثیه: ۲۳). این سخن، بدین معناست که هواپرستی سبب می‌شود قلب شخص هوسران به تدریج به بیماری «ختم» و «طبع» مبتلا شود و در نتیجه، گوش عقل و قلب او مهر و موم شود و دیده بصیرتش کور شود و بدین‌سان، راه‌های شناخت عقلی و قلبی او مسدود می‌گردد. در چنین حالی، مرگ معنوی او فرا می‌رسد و دیگر هیچ امیدی به هدایت او نیست (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۹: ۲۳۸) هوای نفس کاری می‌کند عقل به خواب فرو رود تا آن را تحت فرماندهی خود قرار دهد،^{۱۳} (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۱۲۵/۶۶، ۴۱۰) آنگاه یکی‌یکی مفاسد و گناهان و دیگر رذایل اخلاقی را بیدار می‌کند و فساد و فتنه‌ای عظیم را به راه می‌اندازد^{۱۴} (شریف الرضی، ۱۴۱۴ق: خطبه ۵۰) که زمین و آسمان را به فساد می‌کشد^{۱۵} (مومنون: ۷۱) و زشتی‌های شخص نمایان و رسوا می‌شود^{۱۶} (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۱۰۴۴، ۶۳۱).

۲-۲. حبّ دنیا

در ابتدا باید دانست منظور از دنیایی که مضموم است چیست؟ زیرا خود دنیا هیچ‌گاه مورد نکوهش نبوده است. دنیا سراسر نعمت‌های الهی است و نعمت الهی، چیز نکوهیده‌ای نیست، در روایت آمده «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ حَاطِيَّةٍ» (الکلینی، ۱۴۰۷ق: ۱۳۱/۲) دوست داشتن دنیا رَأْس همه

خطاهاست، نه خود دنیا. بنابراین آنچه نکوهش شده است، دوست داشتن و حبّ افراطی دنیا است.^{۱۷}

دنیا اگر برای خدا نباشد فریبنده است و دل بستگی به اسباب و لوازم آن جز بازی کودکانه چیزی نیست^{۱۸} (انعام: ۳۲) انسانی که دنیاگرا باشد به کلی سرگرم و مشغول آن می شود و در حرص و شیفتگی به دنیا و اسباب آن را به روی خود باز می کند^{۱۹} (شریف الرضی، ۱۴۱۴ق: نامه ۴۹).

دنیا دوست به آنچه از دنیا یافته اکتفا نمی کند و دائم در حال سعی و حرص برای به دست آوردن چیزی دیگر است؛ همین موجب می شود، اصل حقیقت زندگی را به فراموشی سپارد و هدف و راه حق را گم کند^{۲۰} (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ح ۸۸۷۰؛ لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۴۵۸) و دیگر نتواند درباره خدا تعقل کند^{۲۱} (ورام بن ابي فراس، ۱۴۱۰ق: ۲/۲۲۹). قرآن کریم مکرراً درباره فریبنده بودن و سراب بودن دنیا هشدار می دهد^{۲۲} (فاطر: ۵). انسان دل بسته دنیا و سرگرم بازی های کودکانه آن، دیگر نمی تواند درباره خدا تعقل کند و حاجبی بر عقلش می افتد که کر و کورش می کند^{۲۳} (الکلینی، ۱۴۰۷ق: ۲/۱۳۶) حضرت امیر علیه السلام می فرمایند:

«حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ، وَيُصِيبُ الْقَلْبَ عَنِ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ، وَيُوجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ»؛

دوستی دنیا، عقل را فاسد می کند و دل را از شنیدن حکمت، کر می نماید و کفری دردناک می آورد (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ح ۴۸۷۸).

وقتی گوش دل از شنیدن حکمت بازماند و سرگرم بازی با زخارف دنیا شد، به تدریج نور بصیرت از عقل او رخت بر می بندد^{۲۴} (تمیمی آمدی، ۵۴۷؛ لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۴۰۴) و عقلش به تباهی کشیده خواهد شد. به همین دلیل در روایات به حبّ دنیا، به عنوان یکی از عوامل اصلی تخریب کننده عقل، توجه بسیار شده است^{۲۵} (تمیمی آمدی: ۳۹۶؛ لیثی واسطی: ۲۸۱) عقلی که ضعیف است زخارف ناچیز دنیا به راحتی او را زمین می زند،^{۲۶} (تمیمی آمدی، ۳۹۳؛ لیثی واسطی، ۲۷۵) و سبب فساد و سقوط او می شود^{۲۷} (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۵۲؛ شریف الرضی، ۱۴۱۴ق: نامه ۳۱). از این رو به دوری از شیفتگی به دنیا بسیار سفارش شده است، به همین دلیل انسان مؤمن به فکر بهره‌وری افراطی از دنیا نیست و تمام خرد خود را صرف دنیا و زیورهای



دنیوی نمی‌کند^{۲۸} (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴/ق/۱۳۶۳: ۳۹۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ق: ۳۱۳/۷۸) حبّ دنیا در پجه‌ای به روی گناهان دیگر باز می‌کند^{۲۹} (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ق: ۷۶).

تاریخ گواه انحراف بسیاری از انسان‌های در حال اوج و سقوط آن‌ها به سبب دنیا دوستی بوده است؛ از نمونه‌های بارز آن طلحه و زبیر، دو صحابی قدیمی پیامبر ﷺ، است که از روی رغبت و میل با علی علیه السلام بیعت کردند، اما آنجا که پای دنیا و قدرت در میان آمد، بیعت شکستند و زمینه فتنه‌ای عظیم را پدید آوردند و غیر از هلاکت خود، بدعتی بزرگ را در دین پدید آوردند^{۳۰}.

۲-۳. عجب و خودپسندی

گرچه عجب در لغت به کبر، خودپسندی و خودخواهی معنا شده است (بستانی، ۱۳۷۵: العُجب). اما بین عجب و کبر تفاوت ظریفی وجود دارد. عجب و کبر صفاتی هستند که مفهوم و ریشه مشترکی دارند و هر دوی آن‌ها در خودبزرگ‌بینی و غرور مشترک هستند. اما فرق میان آن‌ها این است که: کبر به این معناست که شخص، خود را بالاتر از دیگران بداند. ولی در عجب، پای کس دیگری در میان نیست؛ بلکه مُعجب (شخصی که دچار عجب شده) کسی است که به خود بی‌بالد و از خود شاد باشد و خود را کسی بداند. کبر ثمره عجب است، زیرا عجب خودپسندی است، و کبر بزرگی کردن بر دیگران و خود را برتر از دیگران دانستن است.

خودخواهی و علاقه زیاد به خود باعث می‌شود وقتی انسان در خود کمالی دید، حالت خودپسندی و سروری به او دست دهد که به آن حالت «عجب» می‌گویند و وقتی در اثر همین خودپسندی و حبّ نفس، دیگران را فاقد آن کمال گمان کند، حالت دیگری به او دست می‌دهد که عبارت است از خود را برتر دیدن، که به آن «کبر» می‌گویند. و تمام این‌ها در باطن است و اثر آن در ظاهر، چه در ظاهر بدن باشد و چه در عمل و گفتار، «تکبر» است (اسلام پدیا، ۹۲/۵/۲۲: تکبر).

عجب یکی از آفات عقل و سبب فساد آن است^{۳۱} (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ق: ۲۸۰) و با تباهی عقل رأی و نظر شخص ناصواب درمی‌آید^{۳۲} (شریف الرضی، ۱۴۱۴: ق: نامه ۳۱). در روایات از عجب به عنوان عاملی که سبب هلاکت شخص می‌شود^{۳۳} (ابن بابویه الف ۱۳۶۲: ۵۰۵؛ عن الأصبغ بن نباتة لیشی واسطی، ۱۳۷۶: ۳۶؛ وفیه صدره، مجلسی، ۱۴۰۳: ق: ۳۱۵/۷۲) اشاره

شده است. خودپسندی یکی از حسودان عقل است^{۳۴} (شریف الرضی، محمد بن حسین، ۱۴۱۴ق، حکمت ۲۱۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۳۱۷/۷۲).

حسود دشمن آن چیزی است که به آن حسودی می‌کند، و می‌خواهد آن را زمین بزند؛ از همین رو می‌خواهد عقل را از مقام خود ساقط کند و سبب فساد عقل می‌شود. انسان خودرأی و خودپسند همه برتری‌ها را برای خود و نه بر خود می‌پندارد و همه حقوق را برای خود می‌داند و می‌پندارد^{۳۵} (ابن بابویه، الف ۱۳۶۲: ۵۰۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۳۱۵/۷۲). دلیل هلاکت و گمراهی او این است که چون خود را بزرگ می‌بیند و تنها بر عقل ناقص خویش تکیه افراطی می‌کند، در نتیجه به او احساس بی‌نیازی دست می‌دهد و گمراه می‌شود^{۳۶} (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق: ۸۸) و چون از عاقل گوش شنوا ندارد عقلش را می‌میراند^{۳۷} (کراجکی، ۱۴۱۰ق: ۹۹/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۱۶۰/۱). از این رو به ما سفارش شده است که عقل خویش را متهم سازید چرا که با تکیه بی‌مورد بر آن دچار لغزش می‌شوید (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۱۵۸)^{۳۸}.

خداوند در قرآن کریم دلیل شکست اولیه مسلمانان در جنگ حنین را عجب و خودپسندی گروهی از مسلمانان معرفی می‌کند، که به لشکر دوازده هزار نفری خود تکیه داشتند، خداوند نیز به آنان فهماند که زیادی جمعیت تنها عامل پیروزی نیست، بلکه تنها عامل پیروزی اراده خداوند است^{۳۹} (توبه: ۲۵) مولای متقیان علی علیه السلام می‌فرمایند: العُجْبُ يُفْسِدُ الْعَقْلَ؛ خودپسندی، خرد را تباہ می‌کند (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ۴۴).

امام صادق علیه السلام نیز از حضرت عیسی علیه السلام نقل می‌کنند:

بیماران را با اذن الهی شفا بخشیدم و لال و پیس را با اذن خداوند بهبود دادم و مردگان را با اذن الهی زنده کردم. به مداوای احمق، همت کردم؛ اما نتوانستم او را اصلاح کنم. گفته شد: ای روح خدا! احمق کیست؟ فرمود: «خودبین و خودرأی (مفید، ۱۴۱۳ق:

۲۲۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۳۲۳/۱۴)^{۴۰}.

بنابراین عجب همان حماقت است (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۳۸)^{۴۱} و چاره‌ای برای درمان او نیست. کسی که عجب دارد در واقع عقل ندارد (همان: ۵۵)^{۴۲} به همین دلیل مانعی بر سر راه خردورزی می‌شود و شخص نمی‌تواند راه درست را تشخیص دهد و در ورطه گمراهی و جهالت می‌افتد.

۲-۴. کبر و غرور

کِبْر و تَكَبُّر و اِسْتِكْبَار در معنی به هم نزدیک‌اند؛ کبر حالتی است که انسان با بزرگ دیدن خویش به آن صفت مخصوص می‌شود و همان است که انسان جان و وجود خویش را از غیر خویش بزرگ‌تر می‌بیند. بزرگ‌ترین و سنگین‌ترین تکبرها، تکبر بر خداوند در خودداری از قبول حق و عدم اقرار به آن در پرسش است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: کبر).

درواقع کبر تمایل فطری انسان به بزرگ شدن برای رسیدن به کمال است که به صورت نادرست و نا به جا پاسخ داده شده است و موجب انحراف آن شده است. بنا بر این می‌توان تکبر را این‌گونه نیز تعریف کرد:

تکبر یک تمایل فطری انحراف یافته است که فرد متکبر عجولانه و نا به جا به سمت آن حرکت کرده و یا حریصانه و خیال‌پردازانه آن را در وجود خود تصور کرده است و بر مبنای آن عمل می‌کند (پناهیان، ۹۱).

در روایت تکبر را تحقیر مردم و خوار شمردن حق یا انکار حق معرفی کرده‌اند (ابن بابویه، ب) ۱۴۰۳ق: (۲۴۱)^{۴۳}. کبر صفتی است که موجب بروز رذایل درونی انسان می‌شود^{۴۴} (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۳۶) و دام شیطان است^{۴۵} (همان: ۶۰). تکبر همچون سرطان است و به هر بخش از وجود انسان می‌تواند سرایت کند. خطرناک‌ترین جایی که ممکن است سرایت کند، در قدرت فهم و عقل انسان است. مولای متقیان علی علیه السلام می‌فرماید: «شَرُّ أَفَاتِ الْعَقْلِ الْكِبْر»؛ بدترین آفات عقل کبر است (همان: ۴۱۲).

همچنین امام باقر علیه السلام در مورد اثر تکبر در عقل می‌فرماید:

مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِئٍ شَيْءٌ مِنَ الْكِبْرِ قَطُّ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ بِقَدْرِ مَا دَخَلَ مِنْ ذَلِكَ قَلًّا أَوْ كَثُرًا؛

هرکس مقداری کبر در قلبش داخل شود، به همان اندازه از عقلش کاسته می‌شود، چه زیاد باشد چه کم (ورام بن اَبی فراس، ۱۴۱۰ق: ۱۹۹/۱؛ اربلی، ۱۳۸۱ق: ۱۳۲/۲).

انسان برای اینکه حق را بشناسد و در مسیر حق قرار گیرد، باید آیات الهی را بشنود و بدین وسیله درست اندیشه کند و به خداوند متعال معرفت یابد. اما انسان متکبر چون احساس برتری نسبت به دیگران دارد، به ارشادها و هدایت‌های دیگران بی‌توجه است و خود را در حصار از خود برتر بینی و دانسته‌های خود محدود کرده است و بر گوش و قلب خود مهر زده است. بنا بر

این حداقل اثر تکبر این است، که امکان تعلیم را از او می‌گیرد^{۴۶} (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۷۷۳).

متکبر هیچ‌گاه نمی‌تواند از حکمت بهره‌مند گردد؛ همان‌گونه که گیاه در زمین مناسب می‌روید حکمت نیز در زمینه مناسب (قلب متواضع) می‌روید^{۴۷} (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق: ۳۹۶). تاریخ گواه این حقیقت است که افرادی، همچون بشرحافی^{۴۸} (مطهری ۱۳۸۹: ۱۰۶/۱۸)، غرق در مرداب گناه و معصیت بودند، اما به دلیل نداشتن تکبر با تلنگری بر شیشه قلبشان در صراط مستقیم قرار گرفتند و از مشهورترین زهاد و عباد روزگار خویش شدند. گویند ابلیس و آدم هر دو نافرمانی خدا را کردند. ابلیس تکبر ورزید و رانده شد، اما آدم چون تکبر نداشت، توبه کرد و نجات پیدا کرد^{۴۹} (اعراف: ۲۵ - ۱۱).

قرآن در مورد جدال کنندگان و بهانه تراشان به آیات خدا می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ﴾؛

آنان که بدون برهان به مجادله در آیات خداوند می‌پردازند در سینه‌هایشان جز کبر و غرور چیزی نیست (غافر: ۵۶).

خداوند جایگاه بروز تکبر را چنین بیان می‌فرماید:

﴿أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾؛

ایا چنین نیست که هر زمان پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری کردید) پس عده‌ای را تکذیب کرده و جمعی را به قتل رساندید (بقره: ۸۷).

بر اساس این آیات در میان افرادی که سخن حق را نمی‌پذیرند. تکبر به دو گونه بروز می‌کند، گروهی از متکبرین سخن حق را قبول نمی‌کنند: «فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ» و گروه دیگر به جنگ با پیامبر ﷺ برمی‌خیزند: «وَوَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» بنابراین کسی که تکبر می‌کند، حتماً لازم نیست به جنگ برخیزد، همین که حق را نپذیرد یا تکذیب کند، برای متکبر بودن کافی است.^{۵۰}

این انکار حق و خود برتر بینی پرده عجیبی بر عقل انسان می‌افکند و حجابی میان او و حقیقت می‌شود و در نهایت هم مهری بر قلب او می‌خورد، به‌گونه‌ای که حتی دیگر درهای آسمان هم بر روی وی بسته می‌شود،^{۵۱} خداوند در همین سوره در آیه دیگری می‌فرماید:



﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ
آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا﴾؛

همان‌هایی که در آیات خدا بی‌آنکه دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله برمی‌خیزند
(این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده‌اند به بار می‌آورد
این‌گونه خداوند بر دل هر متکبر مهر می‌نهد (غافر: ۳۵).

بعضی مفسران در ذیل این آیه آورده‌اند:

آری کسانی که به دلیل داشتن این دو صفت زشت «تکبر و جباریت» تصمیم گرفته‌اند
در مقابل حق بایستند و هیچ واقعیتی را پذیرا نشوند خداوند روح حق طلبی را از آن‌ها
می‌گیرد، آنچنان که حق در ذائقه آن‌ها تلخ، و باطل شیرین می‌آید (مکارم شیرازی،
۱۳۸۷: ۱۱۵/۲۰).

در واقع می‌توان این‌گونه گفت که تکبر به دلیل القای حس خودبرتربینی این حالت را در فرد
ایجاد می‌کند، که فهم من از دیگران برتر است و من به دیگران احتیاجی ندارم بنا بر این در
مقابل حرف درست دیگران شروع به دلیل تراشی در جهت موجه نشان دادن فکر و عمل خود
می‌کند و همین راه گمراهی را برای او هموار می‌کند؛ به حدی که هرچقدر دیگران سعی کنند به
او بفهمانند که در حال اشتباه هست، حاضر به پذیرش مطلب نیست.

۲-۵. حرص و طمع

حرص در حدیث جنود عقل و جهل در مقابل واژه توکل آمده است، لذا با توجه به این نکته،
معنای حرص عدم توجه و عدم اعتماد در امور به خداوند و توجه و میل شدید (راغب اصفهانی،
۱۴۱۲ق: حرص) به اسباب و مسببات است (تحریری ۱۳۹۰: ۱۹۴). گرچه این واژه در قرآن به
معنای میل شدید است و گاهی به معنای ممدوح نیز بکار رفته است،^{۵۲} اما این توجه و میل شدید
هرگاه از حد بگذرد مذموم خواهد شد.

خداوند در قرآن در وصف قوم یهود که سال‌ها موجب عقوبت و گمراهی آن‌ها شد می‌فرماید:
﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ﴾؛ همانا تو آنان را حریص‌ترین مردم نسبت به زندگانی
می‌یابی (بقره: ۹۶).

طمع نیز به معنای اشتیاق شدید است به چیزی از روی میل و شهوت (راغب اصفهانی،
۱۴۱۲ق: طمع)، و این اشتیاق به چیزی است، که از دستش خارج است (مصطفوی، ۱۳۶۸:

طمع). در فارسی معمولاً این دو واژه را به یک معنا ترجمه می‌کنند؛ اما طمع هم در معنای ممدوح و هم مذموم کاربرد دارد. در حدیث جنود عقل و جهل این واژه در معنای ممدوح خود، در مقابل یأس و ناامیدی از رحمت خداوند، آمده است. اما این واژه در معنای مذموم خود همچون حرص آمده است و معنای آن تمایل به چیزی است که برایش جایز نیست و وجه صحیحی برای این تمایل وجود ندارد (همان). در واقع طمع، حرص را در دل ایجاد می‌کند. در قرآن نیز هر دو کاربرد آمده است:

﴿إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا﴾؛

ما امیدواریم که پروردگاران خطاهای ما را ببخشد (شعرا: ۵۱).

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾؛

ای همسران پیامبر شما مانند هیچ‌یک از زنان [دیگر] نیستید اگر سر پروا دارید پس به ناز سخن مگویید تا آنکه، در دلش بیماری است، طمع ورزد و گفتاری شایسته گویند (احزاب: ۳۲).

بنا بر این آنچه در اینجا مدّ نظر است و سبب فساد عقل می‌شود، جنبه‌های مذموم این واژگان است. اما چرا حرص و طمع سبب زایل شدن عقل می‌شود؟

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

زنهار از پوشیدن تن‌پوش طمع؛ چراکه طمع، دل را به حرص شدید می‌آمیزد و مهر دنیا دوستی را بر دل‌ها می‌زند^۳ (اعلام الدین، ۱۴۰۸ ق: ۳۳۹)

انسان حریص و طمع‌کار، توجه و توکل خود را به خداوند از دست می‌دهد و همه چیز را در اسباب و مسببات می‌بیند، بنا بر این برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی‌اش در برابر هر کسی گردن بندگی کج می‌کند و موجبات خواری خود را فراهم می‌سازد^۴.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در توصیه به هشام می‌فرماید:

از طمع بیرهیز و به آنچه مردم دارند، چشم‌داشتی نداشته باش، چشم‌داشت به مخلوق را در خود بمیران؛ زیرا طمع و چشم‌داشت، کلید هر خواری است و عقل را می‌دزد و انسانیت‌ها را می‌برد و آبرو را می‌آلاید و دانش را از بین می‌برد^۵ (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۳۱۵/۱).



طمع کار حدومرزی برای خود نمی‌شناسد و قانونی را محترم نمی‌داند و به هر کاری که شهوت او اقتضا کند، دست می‌زند زیرا طمع عقل انسان را دزدیده است و چیزی از عقل برای انسان باقی نمی‌گذارد.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا * وَبَيْنَ شُهُودًا * وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا * ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ * كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا﴾ (مدثر: ۱۲ - ۱۶)؛

و برایش ثروت گسترده و فراوان قرار دادم، و فرزندانی که نزدش حاضرند و نعمت‌ها [ی مادی و وسایل زندگی] را به طور کامل برای او فراهم آوردم، باز هم طمع دارد که بیفزایم. این چنین نیست؛ زیرا او همواره به آیات ما دشمنی می‌ورزد.

چنین انسانی همواره احساس نارضایتی در وجود خود دارد، چون احساس سیری به او دست نمی‌دهد. مهری که بر قلب بر اثر طمع و حرص خورده می‌شود، در کنار داشتن احساس نارضایتی دائمی راه را برای مسیر تعقل و خردورزی می‌بندد و پیامد آن جز شقاوت در دنیا و آخرت و کشیده شدن به وادی کفرچیزی نخواهد بود. امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

صَيَاغُ الْعُقُولِ فِي طَلَبِ الْفُضُولِ؛

تباهی خردها، در زیاده‌طلبی است (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۵۲۵).

در حقیقت طمع کار و حریص راه را برای اندیشه بسته است و عقل خود را فلج نموده است، چون حبّ شدیدش برای به دست آوردن خواسته‌اش دیگر مجالی برای جولان به عقل نمی‌دهد. در روایات بیشترین چیزی که باعث زمین خوردن عقل و سقوط آن می‌شود، طمع معرفی شده است، آنجا که بیشتر طمع و آزمندی برق می‌زند و می‌درخشد^{۵۶}؛ تا حدی که آمده است چیزی همچون بدعت دین را ویران ساخته و چیزی همچون طمع انسان را تباه نساخته است^{۵۷}.

همچنین در قرآن و روایات به موانع دیگری همچون حسد، تعصب، بهانه‌جویی و لجاجت، شتاب‌زدگی، پرگویی و پندناپذیری و بی‌حیایی نیز اشاره شد است.

نتیجه‌گیری

یکی از فلسفه‌های انجام عبادات و توصیه به اکتساب فضائل اخلاقی تاثیرگذاری عمیق آن‌ها در قوای شناختی و معرفتی انسان است؛ شناخت و معرفتی که از مجرای قلب و عقل حاصل

می‌شود. در این مسیر گاه موانعی بر سر راه شناخت و معرفت ایجاد می‌شود که برخی از آن‌ها از جمله موانع اخلاقی است. موانع اخلاقی به دو صورت تأثیر بدون واسطه بر عقل و تعقل و تأثیر باواسطه بر قلب و سپس تعقل و اندیشه‌ورزی است. هنگامی که قلب بر اثر این موانع دچار حجاب و زنگار شد، عقل و اندیشه‌ورزی به طبع آن دچار اشکال می‌شود، در نتیجه این تأثیرپذیری‌ها و تأثیرگذاری‌ها تعقل الهی از مسیر خود منحرف می‌شود و به کج‌راهه خواهد رفت، به نحوی که گاه خوب، و گاهی بد، انگاشته می‌شود.



پی‌نوشت‌ها:

۱. ر.ک: ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۲۷۸/۳؛ جوهری، بی تا: ۱۷۶۹/۵، ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۶۹/۴؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۱۵۹/۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۷۷ (ماده عقل).
۲. برای اطلاعات بیشتر رک: مصباح یزدی، محمد تقی، انسان سازی در قرآن، تنظیم و تهیه: محمود فتحعلی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۲، صفحات ۱۰۶ تا ۱۱۴.
۳. برای اطلاعات بیشتر رک: محمدی ری شهری، محمد، خرد گرایی در قرآن و حدیث، مترجم: مهریزی، مهدی، قم، دارالحدیث، چاپ سوم ۱۳۸۷، ص: ۲۱۰.
۴. امام علی علیه السلام: آفة العَقلِ الهوی.
۵. عنه علیه السلام: ما ضاد العَقل؛ الهوی عدو العَقل.
۶. عنه علیه السلام: العَقلُ صَاحِبُ جَیْشِ الرَّحْمَنِ، وَالْهَوَى قَائِدُ جَیْشِ الشَّیْطَانِ، وَالنَّفْسُ مُتْجَادِبَةٌ بَیْنَهُمَا، فَأَیُّهُمَا غَلَبَ كَانَتْ فِي حَیْزِهِ.
۷. عنه علیه السلام: لَا عَقْلَ مَعَ هَوَى؛ العَقلُ وَالشَّهْوَةُ ضِدَّانِ.
۸. عنه علیه السلام: قَرینُ الشَّهْوَةِ مَرِیضُ النَّفْسِ مَعْلُولُ العَقلِ.
۹. «أَفْکَلَمَّا جَاءَکُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُکُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ».
۱۰. أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَیْکُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى، وَ طُولُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى، فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ.
۱۱. امام علی علیه السلام: حَرَامٌ عَلَی کُلِّ عَقْلٍ مَغْلُولٍ بِالشَّهْوَةِ أَنْ یَنْتَفِعَ بِالْحِکْمَةِ.
۱۲. أَفَرَأَیْتُمْ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَی عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَی سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَی بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ یَهْدِیهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَکَّرُونَ.
۱۳. امام علی علیه السلام: کَمِ مِنْ عَقْلٍ أُسِیرَ تَحْتَ هَوَى أَمِیرٍ.
۱۴. إِنَّمَا بَدَأُ وَفُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ أَحْکَامِ.
۱۵. وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ؛ و هرگاه حق از خواسته‌های آنان پیروی کرده بود، آسمان و زمین و کسانی که در آنها هستند فاسد گشته بود.

۱۶. امام علی علیه السلام: مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ عَلَى عَقْلِهِ ظَهَرَتْ عَلَيْهِ الْفَضَائِحُ.
۱۷. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه رک. خمینی، روح الله. (۱۳۶۸). چهل حدیث، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول ص ۱۰۲.
۱۸. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ».
۱۹. امام علی علیه السلام: إِنَّ الدُّنْيَا مَسْغَلَةٌ عَنْ غَيْرِهَا وَلَمْ يُصَبِّ صَاحِبُهَا مِنْهَا شَيْئًا إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ حِرْصًا عَلَيْهَا وَلَهَجًا بِهَا وَلَنْ يَسْتَعْنِيَ صَاحِبُهَا بِمَا نَالَ فِيهَا عَمَّا لَمْ يَبْلُغْهُ مِنْهَا.
۲۰. عنه علیه السلام: مَنْ قَصَرَ نَظْرَهُ عَلَى أبنَاءِ الدُّنْيَا، عَمِيَ عَنِ سَبِيلِ الرِّهْدَى.
۲۱. عن عبد الله بن سلام: يَقُولُ اللَّهُ فِي التَّوْرَةِ: إِنَّ الْقُلُوبَ الْمُتَعَلِّقَةَ بِحُبِّ الدُّنْيَا مَحْجُوبَةٌ الْعُقُولِ عَنِّي.
۲۲. «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ».
۲۳. فَارْزُقُوا الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُغَمِّي وَيُصِمُّ وَيُبْكِكُمْ وَيُذِلُّ الرِّقَابَ.
۲۴. امام علی علیه السلام: لِحُبِّ الدُّنْيَا صَمَّتِ الْأَسْمَاعُ عَنِ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ، وَعَمِيَتِ الْقُلُوبُ عَنِ نَوْرِ الْبَصِيرَةِ.
۲۵. امام علی علیه السلام: سَبَبُ فِسَادِ الْعَقْلِ حُبُّ الدُّنْيَا؛ هَمَجِنِينَ بَرَأَى اطَاعَاتٍ بِيَشْتَرِ رَكَ. محمدی ری شهری، محمد. دنیا و الآخرة في الكتاب و السنة، نویسنده: موسوی، رسول، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۴، ص ۲۲۰
۲۶. امام علی علیه السلام: زَخَارِفُ الدُّنْيَا تُفْسِدُ الْعُقُولَ الضَّعِيفَةَ.
۲۷. امام علی علیه السلام: الدُّنْيَا مَصْرَعُ الْعُقُولِ؛ تَمِيمِي أَمْدَى؛ قَدْ اضَلَّتْ عَقُولُهَا وَرَكِبَتْ مَجْهُولُهَا؛ شَرِيفِ الرِّضَى.
۲۸. إِمَامُ كَازِمٍ علیه السلام: أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُودَ علیه السلام: يَا دَاوُودُ، حَذَّرْ وَأَنْذِرْ أَصْحَابَكَ عَنِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ، فَإِنَّ الْمُعَلَّقَةَ قُلُوبُهُمْ بِشَهَوَاتِ الدُّنْيَا قُلُوبُهُمْ مَحْجُوبَةٌ عَنِّي.
۲۹. امام علی علیه السلام: الدُّنْيَا مَعْدِنُ الشَّرِّ وَمَحَلُّ الْغُرُورِ.
۳۰. رک. هلالی، سلیم بن قیس. تاریخ سیاسی صدر اسلام (ترجمه کتاب سلیم)، ۱ جلد، انتشارات رسالت قلم - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ ش. ص ۱۸۹.
۳۱. امام علی علیه السلام: آفَةُ اللَّبِّ الْعُجْبُ.
۳۲. عنه علیه السلام: ان الاعجاب ضد الصواب و آفة الالباب.

۳۳. امام صادق علیه السلام: مَنْ اعْجَبَ بِنَفْسِهِ هَلَكَ، وَمَنْ اعْجَبَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ؛ مجلسی؛ امام علی علیه السلام: الْعُجْبُ هَلَكَ، وَالصَّبْرُ مَلَكَ. ابن بابویه؛ عن الأصغ بن نباتة؛ لیشی واسطی و فيه صدره، مجلسی.

۳۴. امام علی علیه السلام: عَجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ خُسَادِ عَقْلِهِ.

۳۵. امام صادق علیه السلام: الْمُعْجَبُ بِرَأْيِهِ وَنَفْسِهِ، الَّذِي يَرَى الْفَضْلَ كُلَّهُ لَهُ لَا عَلَيْهِ، وَيُوجِبُ الْحَقَّ كُلَّهُ لِنَفْسِهِ وَلَا يُوجِبُ عَلَيْهَا حَقًّا، فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ الَّذِي لَا حِيلَةَ فِي مُدَاوَاتِهِ - «خودرأی و خودپسند، آن که همه برتری‌ها را برای خود، و نه بر خود می‌پندارد، و همه حقوق را برای خود می‌داند و می‌پندارد هیچ حقی بر عهده او نیست. این، همان احمقی است که چاره‌ای برای درمانش نیست».

۳۶. امام علی علیه السلام در سفارش به امام حسین علیه السلام می‌فرماید: من استغنی بعقله ضل.

۳۷. امام علی علیه السلام: من ترک الاستماع من ذوی العقول مات عقله.

۳۸. عنه علیه السلام: اتهموا عقولکم فانه من الثقة بها فانه خطأ.

۳۹. لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمُ مُدْبِرِينَ.

۴۰. وَإِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَاوَيْتُ الْمَرْضَى فَشَفَيْتَهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَأَبْرَأْتُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَعَالَجْتُ الْمَوْتَى فَأَحْيَيْتَهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَعَالَجْتُ الْأَحْمَقَ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى إِصْلَاحِهِ! فَقِيلَ: يَا رُوحَ اللَّهِ، وَمَا الْأَحْمَقُ؟ قَالَ: الْمُعْجَبُ بِرَأْيِهِ وَنَفْسِهِ.

۴۱. امام علی علیه السلام: الْعُجْبُ عُنْوَانُ الْحِمَاقَةِ.

۴۲. امام علی علیه السلام: الْمُعْجَبُ لَا عَقْلَ لَهُ.

۴۳. الْكِبْرُ أَنْ تَعْمِصَ النَّاسَ وَتُسَفَّهُ الْحَقَّ - الكليني، ج ۲ ص ۳۱۰ - إِنَّمَا الْكِبْرُ إِتْكَارُ الْحَقِّ - ابن بابويه، (ب) ص ۲۴۱.

۴۴. امام علی علیه السلام: التکبر يظهر الرذيله.

۴۵. امام علی علیه السلام: الْكِبْرُ مَصِيدَةُ إِبْلِيسَ الْعَظْمَى.

۴۶. امام علی علیه السلام: لَا يَتَعَلَّمُ مَنْ يَتَكَبَّرُ

۴۷. امام کاظم علیه السلام: «يَا هَسَامُ إِنَّ الرُّزْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا ۷۴ فَكَذَلِكَ الْجِئْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكَبَّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مَنْ شَمَخَ إِلَى السَّقْفِ».

۴۸. بشر حافی فردی بود که غرق در گناه و غفلت بود هنگامی که امام کاظم علیه السلام از کنار منزل وی رد می شدند، کنیز وی که به بیرون از خانه آمده بود با امام علیه السلام مواجه می شود. امام علیه السلام از او می پرسند صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟ کنیز پاسخ می دهد آزاد است. امام می فرماید: «معلوم است که آزاد است، اگر بنده می بود پروای صاحب و مالک و خداوندگار خویش را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد.» کنیز به داخل خانه باز می گردد صاحب خانه از تاخیر او سوال می کند و کنیز جریان را می گوید بشر که گویی تلنگری بزرگ به او خورده باشد، با پای برهنه به دنبال صاحب سخن می رود و به این ترتیب به دست امام توبه می کند و از عباد و زهاد روزگار می شود. - مطهری، مرتضی، داستان راستان، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۹، ج ۱۸، ص ۱۰۶.

۴۹. اشاره به آیات ۱۱ تا ۲۵ اعراف.

۵۰. همچنین رجوع کنید به پناهیان، علیرضا، پیشین ص ۸۷.

۵۱. إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ - (اعراف: ۴۰).

۵۲. رک: یوسف: ۱۰۳ و نحل: ۳۷.

۵۳. إِيَّاكَ وَاسْتِشْعَارَ الطَّمَعِ؛ فَإِنَّهُ يَشُوبُ الْقَلْبَ شِدَّةَ الْجِرْصِ، وَيَخْتِمُ عَلَى الْقُلُوبِ بِطَبَائِعِ حُبِّ الدُّنْيَا.

۵۴. امام علی علیه السلام: قُرِنَ الطَّمَعُ بِالذُّلِّ؛ طمع با خواری قرین شده است. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، مترجم: شیخی، حمیدرضا، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۹، ج ۶ - فارسی، ص ۴۹۰، همچنین رک: همان، ماده طمع.

۵۵. إِيَّاكَ وَ الطَّمَعِ، وَ عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، وَ أَمِتِ الطَّمَعِ مِنَ المَخْلُوقِينَ؛ فَإِنَّ الطَّمَعِ مِفْتَاحُ لِلذُّلِّ، وَ اخْتِلَاسُ العَقْلِ، وَ اخْتِلَاقُ المُرْوَآتِ، وَ تَدْنِيسُ العَرَضِ، وَ الذَّهَابُ بِالْعِلْمِ.

۵۶. امام علی علیه السلام: أَكْثَرُ مَصَارِعِ العُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ المَطَامِعِ؛ شریف الرضی، پیشین، حکمت ۲۱۹.

۵۷. عنه علیه السلام: مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ البِدْعِ، وَلَا أَفْسَدَ الرُّجُلَ مِثْلُ الطَّمَعِ؛ مجلسی، پیشین، ج ۷۸، ص ۹۲، ح ۹۸.

منابع

۱. قرآن کریم؛
۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد. (۱۳۶۷). النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، مصحح: طناحی، محمود محمد، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ: چهارم؛
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۶۲). الخصال، محقق/مصحح: غفاری، علی اکبر، قم، جامعه مدرسین الف؛
۴. _____ (۱۴۰۳ق). معانی الأخبار، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ: اول، ب؛
۵. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی. (۱۴۰۴ق / ۱۳۶۳). تحف العقول، محقق/مصحح: غفاری، علی اکبر، قم: جامعه مدرسین؛
۶. ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة، محقق/مصحح: هارون، عبدالسلام محمد، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول؛
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت: دار صادر، چاپ سوم؛
۸. اربلی، علی بن عیسی. (۱۳۸۱ق). کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ۲جلد، بنی هاشمی - تبریز چاپ: اول؛
۹. بستانی، فواد افرام. (۱۳۷۵). فرهنگ ابجدی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم؛
۱۰. پناهیان، علیرضا، (۱۳۹۱). رهایی از تکبر پنهان، تهران: بیان معنوی، چاپ اول؛
۱۱. تحریری، محمد باقر، (۱۳۹۰). عروج عقل، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی؛
۱۲. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد. (۱۴۱۰ق). غرر الحکم و درر الکلم، محقق/مصحح: رجائی، سید مهدی، قم: دارالکتاب الإسلامی؛
۱۳. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۳). زن درآینه جلال و جمال، قم: انتشارات اسراء؛
۱۴. جوهری، اسماعیل بن حماد. (بی تا). الصحاح، محقق / مصحح: عطار، احمد عبد الغفور، بیروت: دار العلم للملایین، چاپ: اول؛

۱۵. حسینی زبیدی، محمد مرتضی. (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس، محقق / مصحح: علی، هلالی و سیری، علی، بیروت: دارالفکر، چاپ اول؛
۱۶. خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۷). دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران: انتشارات دوستان، چاپ اول؛
۱۷. دیلمی، حسن بن محمد. (۱۴۰۸ق). أعلام الدین فی صفات المؤمنین، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، یک جلد؛
۱۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار القلم، چاپ اول؛
۱۹. حسینی، سید حبیب. (۱۳۸۶). «آثار گناه»، مجله خلق، شماره ۱، مهر و آبان؛
۲۰. شریف الرضی، محمد بن حسین. (۱۴۱۴ق). نهج البلاغة، محقق: صالح، صبحی، قم: هجرت؛
۲۱. طریحی، فخر الدین بن محمد. (۱۳۷۵). مجمع البحرين، تهران: مرتضوی، چاپ سوم؛
۲۲. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق). العین، قم: هجرت، چاپ دوم؛
۲۳. کراجکی، محمد بن علی. (۱۴۱۰ق). کنز الفوائد، محقق / مصحح: نعمه، عبد الله، قم: دارالذخائر؛
۲۴. الکلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق. (۱۴۰۷ق). الکافی، مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، تهران: دارالکتب الإسلامیة؛
۲۵. لطفی، سید مهدی. (۱۳۸۷). «معناشناسی عقل و قلب در قرآن کریم»، مجموعه مقالات بیست و چهارمین دوره مسابقات بین المللی قرآن کریم، تهران: اسوه، صص ۲۱۱-۲۴۱؛
۲۶. لیشی واسطی، علی بن محمد. (۱۳۷۶). عیون الحکم و المواعظ (للشی)، محقق: حسنی بیرجندی، حسین، قم: دارالحديث؛
۲۷. مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق). بحار الانوار، مصحح: جمعی از محققان، بیروت: انتشارات داراحیاء تراث عربی؛



۲۸. محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۸۹). میزان الحکمة، مترجم: شیخی، حمیدرضا، قم: دارالحديث؛
۲۹. مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت، قاهره، لندن: دار الکتب العلمیة - مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ: سوم؛
۳۰. مطهری، مرتضی. (۱۳۶۲). داستان راستان، تهران: انتشارات اسلامی؛
۳۱. مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ق). الاختصاص، محقق/مصحح: غفاری، علی اکبر و محرمی زرنندی، محمود، قم: المؤتمر العالمي لالفیة الشيخ المفید؛
۳۲. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۷). تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سی ام؛
۳۳. موسسه رواق حکمت، تکبر، (۹۲/۵/۲۲)، اسلام پدیا، <http://islampedia.ir/fa/1392/05/22>
۳۴. هلالی، سلیم بن قیس. (۱۳۷۷). تاریخ سیاسی صدر اسلام (ترجمه کتاب سلیم)، جلد ۱، تهران: انتشارات رسالت قلم، چاپ اول؛
۳۵. ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی. (۱۴۱۰ق). تنبیہ/الخواطر، قم: مکتبه فقیه.